

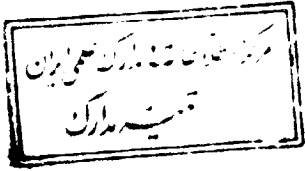
این کتاب از کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

Elofa

۲۹۱۰۳

۱۳۷۸ / ۲ / ۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم



دانشگاه شهید بهشتی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه آموزشی فلسفه
رساله برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

موضوع:

عقل در فلسفه اسپینوزا

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر منوچهر صانعی درّه بیدی

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر نصراله حکمت

۱۳۰۰۵۲

نماد:

محمد آذین فر

۴۲۰۵۸

سال تحصیلی ۱۳۷۷

۲۶۱۰۳

فهرست مطالب:

-	مشمول بر:
۱-۳	الف- پیشگفتار
-	ب- مدخل:
۵-۷	۱- معانی عقل
۸-۱۳	۲- عقل در نظر ارسطو
۱۴-۱۷	۳- عقل در نظر افلوطین
۱۸-۱۹	۴- عقل در قرون وسطی
۲۰-۲۴	الف- برتری ایمان بر عقل
۲۵-۲۷	ب- برتری عقل بر ایمان
۲۸-۳۰	ج- هماهنگی ایمان و عقل
-	۵- معانی فلسفه در سنت دکارت
۳۱-۳۳	الف- معنا و مفهوم فلسفه نزد دکارت
۳۴-۳۵	ب- وجود عقل در انسان و تمایز انسان با سایر جانداران از دیدگاه دکارت
۳۶-۴۲	ج- نقش و جایگاه عقل در فلسفه دکارت
۴۳-۴۵	۶- مدافعان اصالت عقل در فلسفه جدید
۴۶-۴۷	۷- اصول و مقتضیات عقل از دیدگاه فیلسوفان جدید
-	ج- فصل اول
۴۹-۵۵	۱- نگاهی به زندگانی اسپینوزا و جایگاه او در تفکر فلسفی جهان غرب
۵۶-۵۹	۲- زمینه سازان تفکر اسپینوزا
۶۰-۶۱	۳- آثار اسپینوزا

فهرست مطالب:

د- فصل دوم

-
- ۶۳-۶۴ ۱- تعقل جوهریه روش منطقی در فلسفه اسپینوزا
- ۶۵-۷۰ ۲- جوهر (خدا) در نظام عقلی اسپینوزا
- ۷۱-۷۵ ۳- استنتاج بُعد و فکر به طریق عقلی از صفات جوهر در فلسفه اسپینوزا
- ۷۶-۷۷ ۴- استنتاج عقلی حالت از صفت در زمینه اسپینوزا

ه- فصل سوم، شناخت عقلی در فلسفه اسپینوزا

-
- ۷۹-۸۳ ۱- سطوح و درجات علم (شناسائی) از نظر اسپینوزا
- ۸۴-۸۵ ۲- بهترین حالت ادراک عقلی در انسان از نظر اسپینوزا
- ۸۶-۹۳ ۳- روش حقیقی شناخت عقلی بر اساس تصورات (ایده‌های) عقلی در فلسفه اسپینوزا
- ۹۴-۹۶ ۴- ملاک درستی و صدق شناخت عقلی از نظر اسپینوزا
- ۹۷-۹۸ ۵- انسان به عنوان حالت دارای شناخت عقلی محدودی است
- ۹۹-۱۰۱ ۶- ارتباط شناسائی عقلی با خدا در فلسفه اسپینوزا
- ۱۰۲-۱۰۳ ۷- روش هندسی بمثابة نگرش روشمند اصول عقلانی در نظام فلسفی اسپینوزا

و- فصل چهارم، تفسیر عقلی دین از دیدگاه اسپینوزا

-
- ۱۰۵-۱۰۶ ۱- ارتباط اسپینوزا با متون دینی
- ۱۰۷-۱۰۹ ۲- دین، انگیزه و تقسیمات آن از دیدگاه اسپینوزا
- ۱۱۰-۱۱۲ ۳- رابطه عقل و دین در فلسفه اسپینوزا
- ۱۱۳-۱۱۴ ۴- اعتقاد اسپینوزا به نبوت و نبی

فهرست مطالب:

فصل پنجم، ثمرات و نتایج افکار فلسفی (تعقلی) اسپینوزا

-
- ۱- رابطه بین معرفت شناسی و اخلاق در فلسفه اسپینوزا ۱۱۶-۱۲۵
- ۲- سیاست تعقلی از دیدگاه اسپینوزا ۱۲۶-۱۲۹
- ۳- اخلاق و نظام مدون تعقلی آن از نظر اسپینوزا ۱۳۰-۱۴۵

فصل ششم، تبیین اندیشه فلسفی و دینی اسپینوزا با نظر انتقادی

-
- ۱- عدم تمیز و تفکیک علم و فلسفه در نظام فکری اسپینوزا ۱۴۷-۱۴۹
- ۲- عدم تفکیک، عقل فلسفی از عقل دینی در فلسفه اسپینوزا ۱۵۰-۱۵۵

۱۵۷-۱۶۰

فهرست منابع و مأخذ

پیشگفتار

موضوع عقل و عقل گرایی در تاریخ فلسفه و خصوصاً در دوره جدید از اهمیت خاصی برخوردار است. امروزه کمتر کتاب و نشریه و حتی محافل علمی و فلسفی می‌توان سراغ گرفت که در آن، این بحث مطرح نباشد. البته باید به این نکته توجه داشت که راسیونالیسم (عقل گرایی) در دوره جدید با ظهور فلسفه دکارت آغاز و در فلسفه هگل به اوج خود رسیده است و آثار و لوازم خاص خود را هم دارد، البته فیلسوفی مانند اسپینوزا که خود از دکارتیان (کارتزین) است به عقل از زاویه دیگری هم نگریسته است و به تعبیری مطابق با سنت‌های دینی و الهی، عقل از دیدگاه او، مقبل است نه مدبر.^(۱) یعنی عقل به نظر اسپینوزا، قادر به درک حقایق مطلق تردید ناپذیر ابدی و الهی است. از طرف دیگر، می‌توان گفت اسپینوزا از یک جهت در تفسیر امور پایبند به سنت عقلی ارسطو است مخصوصاً در مباحث اخلاق، عقل به نظر او مبتنی بر اصل تناقض است و از جهت دیگر، به عنوان کارتزین، تابع عقلانیت دوره جدید یعنی عقل کلاسیک دکارتی است^(۲) که خود نوعی گریز از عقل ارسطویی و باصطلاح مقابل عقل ارسطویی است. براساس این نوع عقلانیت است که در دوره جدید، قوام و نظام جهان را به بشریت حواله می‌دهند و انسان را واضع قوانین و نظام جهان به شمار می‌آورند. اما از آنجا که، نقد و بررسی اندیشه یک فیلسوف، در مرحله اول، مبتنی بر شناخت اندیشه‌های بنیادی آن فیلسوف است، از اینرو برآن شدم تا موضوع رساله خود را تحت عنوان عقل در فلسفه اسپینوزا به قضاوت استادان گروه فلسفه دانشگاه شهید بهشتی بگذارم. و خاصه با آقای دکتر صانعی که سالیانی است صاحب کرسی استادی دروس فلسفه جدید غرب، تاریخ فلسفه از بیکن تا هیوم، فلسفه دکارت و همچنین صاحب آثاری ارزشمند در این زمینه می‌باشند، و در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد موضوعات فوق را تدریس می‌نمایند، به مشورت پرداختم و ایشان منت گذاشته و به عنوان استاد راهنما، بنده را از راهنمایی‌های خود بهره‌مند ساختند و با معان نظر و رسیدگی کامل همواره در مدت تألیف رساله کمک فراوانی مبذول داشتند.

۱- عقل مقبل و عقل مدبر را از کتاب تأملی بر فلسفه تاریخ عقل به نگارش استاد دکتر حکمت، اخذ کرده‌ام
۲- اصطلاح عقل کلاسیک و تابعیت اسپینوزا از آن مأخوذ از مجله قبسات سال اول شماره دوم از گفتگوی محمد آرکون است

همچنین در اثنای تدوین و تألیف رساله، از ارشادات و تذکرات شایسته آقای دکتر نصرالله حکمت که ایشان نیز یکی از استادان متعهد گروه فلسفه دانشگاه شهید بهشتی می‌باشند، برخوردار شده و انصافاً به‌عنوان استاد مشاور، کمک فراوانی در تأمین منابع و تصحیح مطالب و مکتوبات داشته و در غنی ساختن این رساله از هیچ کوششی دریغ نداشتند و مضایقه نکردند. خداوند به این دو بزرگوار توفیق دهد. در این رساله، ابتدا تحت عنوان مدخل، ضمن بیان معانی عقل در تاریخ فلسفه به رسم پیشینه بحث، به عقل و جایگاه آن در نزد فیلسوفان بزرگ یونان، قرون وسطی و دکارت پرداخته شد و سپس در یک جمع‌بندی نهایی و کلی، فیلسوفان عقلی مذهب تا دوره جدید و بعد از آن تقسیم‌بندی شد و مشخصات و مختصات هر دسته تا حدودی مورد ارزیابی قرار گرفته است تا بدین وسیله بتوان فلسفه اسپینوزا را به‌عنوان میراث عقلانیت تاریخی و فلسفی شناسائی کرد و آنرا در گروه خاصی جای داد. آنگاه جهت بررسی عقل در فلسفه اسپینوزا، این موضوع در شش فصل طرح شده است.

در فصل اول، نگاهی به حیات عقلانی اسپینوزا دوخته شده تا بدین وسیله معلوم شود که زندگی و حیات یک فیلسوف در افکار او چه تأثیراتی می‌تواند داشته باشد، و ضمن بیان آثار او، در این فصل به زمینه‌های تفکر اسپینوزا، پرداخته شده است. در فصل دوم مبانی مابعدالطبیعی تفکر اسپینوزا که در واقع ریشه و اساس موضوعات عقلی در فلسفه اوست، مورد بررسی قرار گرفته است، لذا تبیین مباحثی مانند جوهر، صفات و حالات و شیوه ادراک تعقلی آن در فلسفه اسپینوزا بسیار ضروری به نظر می‌رسد. تا بدین وسیله عقل و جایگاه آن در فلسفه او تمایز بیشتری یابد. در فصل سوم مبحث عقل و مباحث مربوط به مراتب معرفت و نهایتاً معرفت عقلی و شهودی از لحاظ معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته است و سپس روش هندسی بمثابه نگرش منطقی و عقلی و به‌عنوان تنها روش دریافت حقایق، از نظر اسپینوزا معرفی شده است.

با توجه به اینکه در فصل سوم عقل و جایگاه و اعتبار آن در معرفت‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته بود طبعاً این سؤال در اذهان جوانه می‌زد که در فلسفه اسپینوزا عقل با دین چه ارتباطی

پیدا می‌کند؟ آیا دو امر جداگانه‌اند یا هر دو حقیقت واحدی هستند؟ برای پاسخ بدین گونه سئوالات ناگزیر در فصل چهارم به بررسی نگرش تعقلی از دین پرداخته شد و در آن رابطه اسپینوزا با متون دینی، تفسیر او از دین حقیقی و دین وضعی و رابطه عقل و ایمان و اعتقاد او به نبوت و نبی به مثابه یک نظام حکومتی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

در فصل پنجم به عنوان ثمرات و نتایج افکار تعقلی اسپینوزا، به بحث حکمت نظری و حکمت عملی و ارتباط آن دو با هم پرداخته شد و آنگاه سیاست و اخلاق به منزله عناصر عقلانی و حاصل کاوش عقلانی فلسفه اسپینوزا در نظر گرفته شده است و با طرح مباحثی نسبتاً کامل و جامع سعی شده عقل و نقش آن برجسته‌تر مطرح گردد.

در فصل ششم از دو منظر به نظام فکری اسپینوزا انتقاد شده است و در آن نگارنده ضمن جمع‌بندی آراء و افکار اسپینوزا در باب عقل، به تمایز عقل فلسفی و عقل دینی پرداخته و مدعی شده که در تاریخ فلسفه این تمایز صورت نگرفته است و به همین جهت منازعات فکری زیادی را بیار آورده و بعلاوه موجب خلط مباحث شده است.

در خاتمه، نباید از تذکر این نکته غافل بود که هر حُسن که در محتوای این رساله موجود است مدیون زحمات و ارشادات اساتید راهنما و مشاور، و هر عیب و نقص که هست مربوط به بضاعت فکری این حقیر است که در مقام تلمذ نتوانسته چنانکه باید از عهده انجام وظایف برآید. اما برخود فرض می‌دانم مراتب تشکر و سپاسگزاری را از کلیه دست‌اندرکاران گروه فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، خصوصاً از اساتید محترم گروه مذکور، و همچنین از آقایان دکتر صانعی و دکتر حکمت که در طول تحصیل و نهایتاً در تدوین و تألیف رساله، حقیر را یاری کرده‌اند، ابراز دارم و از خداوند حکیم و علیم مسئلت می‌نمایم همگان را در راستای خدمت به علم و فرهنگ جامعه اسلامی بیش از پیش موفق و مؤید نماید. انشاء‌الله.

-محمد آذین فر-

شهریور ماه ۱۳۷۷

مذخل

مشمول بر:

۱- معانی عقل

۲- عقل در نظر ارسطو

۳- عقل در نظر افلوطین

۴- عقل در قرون وسطی

الف - برتری ایمان بر عقل

ب - برتری عقل بر ایمان

ج - هماهنگی ایمان و عقل

۵- معانی فلسفه و عقل در سنت دکارت

الف - معنا و مفهوم فلسفه نزد دکارت

ب - وجود عقل در انسان و تمایز انسان با سایر جانداران از دیدگاه دکارت

ج - نقش و جایگاه عقل در فلسفه دکارت

۶- مدافعان اصالت عقل در فلسفه جدید

۷- اصول و مقتضیات عقل از دیدگاه فلاسفه جدید

«مدخل»

۱- معانی عقل

عقل یکی از الفاظ مشترکی است که بر معانی مختلفی اطلاق می‌شود. در فلسفه از عقل بامعانی متفاوتی یاد شده که برای فهم بیشتر آن، نگاهی به اصل و ریشه آن، خالی از فایده نخواهد بود. عقل یا خرد به یک عبارت به صورت Raison آمده است که مشتق از لفظ لاتینی Ratio به معنای شمارش و عمل حساب کردن است. تدریجاً این معنای عقل به معنای «ازحساب سر درآوردن» و «دلیل آوردن» و «قوة استدلال» مبدل شد.

کلمه Ratio خود از کلمه Ratus مشتق شده، که اسم مفعول Reor به معنای «حساب می‌کنم» و «می‌شمارم» و «حکم می‌کنم» می‌باشد.^(۱)

به هر حال می‌توان گفت عقل در این عبارت، آن قوای است که در نفس انسان به شمارش و محاسبه امور روزمره می‌پردازد.

از دید دیگر عقل به اعتبار دیگری نیز آمده است. به عبارت دیگر «عقل به اعتبار دیگری به صورت Intellectus آمده که از ریشه Intelligere است و معنای آن، درو کردن، برداشت محصول و جمع کردن است که در فلسفه آنرا عقل کلی نامیده‌اند.»^(۲)

با این بیان می‌توان گفت ما دوگونه عقل داریم. عقل جزئی‌نگر و عقل کلی‌نگر، عقل جزئی‌نگر، همان Ratio و عقل کلی‌نگر همان Intellectus است.

تقسیمات فوق از قدیم هم مورد توجه فلاسفه بزرگی مانند افلاطون بوده است. افلاطون در تمثیل خط منقسم، در کتاب ششم جمهور، میان دوکسا^(۳) یا گمان که متعلق آن اشیای محسوس است و

۱- فولکیه-پل. فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه- ترجمه دکتر مهدوی- انتشارات دانشگاه تهران. ص ۷۹

۲- اعوانی- غلامرضا- حکمت و هنر معنوی- انتشارات گروس. ص ۴

اپیستمه^(۱) یا معرفت حقیقی که متعلق آن حقایق معقول است، فرق می‌نهد.

اپیستمه یا معرفت حقیقی خود به دو بخش متمایز تقسیم می‌شد و برای هر یک از قوه خاصی استفاده می‌گردید. جزء ساقل دیانویا^(۲) و نوع اعلائی آن نوئزیس^(۳) یا شهود عقلی است. به نحوی که هر دو مرتبه علم از ریشه Noein به معنای شهود، تعقل، دیدن، ادراک کردن است. لفظ دیانویا از پیشوند «Dia» و لفظ «Noia» ترکیب شده است، از این رو معنای عقل با واسطه را افاده می‌کند.

از معنای دیگر عقل، عقل موضوعی (Raison-Subjective) یعنی قوه تعقل و دیگری عقل موردی (Raison-objective) یعنی امری که مورد و متعلق قوه تعقل قرار می‌گیرد می‌باشد. چنانکه در فصل بعد آورده خواهد شد این تقسیم با تقسیم عقل به فعال و منفعل در دیدگاه ارسطو متناسب است.

عقل در اصطلاح معمولی و عرفی، غالباً در مقابل غریزه حیوانی و آنچه انسان را از سایر حیوانات بالذات ممتاز می‌گرداند، بکار برده می‌شود، یعنی قوه درک کننده و عامل فهمیدن آگاهانه. به عبارت دیگر، در این بیان عقل به عنوان قوه ادراک کننده معانی کلی و قوه دریافت کننده روابط و مناسبات میان اشیاء و امور لحاظ می‌گردد.

در سنت متکلمان، عقل در مقابل ایمان قرار می‌گیرد. البته ایمان هم باید بر عقل تکیه داشته باشد مگر اینکه مدار ایمان هرکس بر کلام کسی استوار باشد که به او ایمان آورده است و نه بر مجرد بداهت امری که به عنوان حقیقت ایمانی مورد قبول واقع شده است.

عقل در لغت عرب به معنای «ریسمانی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند تا او را از حرکت بی‌جا باز دارد. تو گویی آن گوهر والای انسان (نفس ناطقه) دارای قوه و نیروئی به نام عقل است که انسان را از لغزش در فکر و اندیشه و عمل و کار باز می‌دارد.»^(۴)

1-Episteme

2-Dianoia

3-Noesis

۴-استاد سبحانی-جعفر. حسن و قبح عقلی با پایه‌های اخلاق جاودان-نگارش علی ربانی گلپایگانی. ص ۳۹

اما در اصطلاح فلسفی، عقل بطور کلی عبارت از قوه تنظیم معلومات است برحسب روابط و مناسباتی معین مانند روابط و مناسبات میان علت و معلول. لیکن معنای عقل مقدم بر هر امر دیگر، عبارتست از قوه استدلال، یعنی استنباط و استخراج فروع و نتایج از اصول و مقدمات یا برعکس رد و ارجاع و نتایج به اصول و مقدمات. از آنجا که استدلال بر اصول مبتنی است پس در تعریف عقل می‌توان گفت: «عبارتست از شکل و هیئت تألیفی اصولی که به وساطت آنها می‌توان به استدلال پرداخت یا اینکه اجمالاً می‌توان گفت عقل عبارتست از قوه اصول.»^(۱)

با این ملاحظات اجمالی معلوم شد که اصطلاحات فلسفی در سیر تاریخ فلسفه دستخوش تغییرات مهمی شده‌اند و گاهی چنان معنای خود را از دست داده‌اند که به اشتراک لفظی بیشتر شباهت دارند و- چنانکه به ذکر یک مورد پرداخته شد- یکی از این اصطلاحات عقل است. در فلسفه جدید، پس از دکارت (که بعداً در فصل جداگانه‌ای بحث خواهد شد) عقل به جنبه‌ای از قوه دراکه انسان، که عقل جزئی‌نگر است، محدود می‌شود. اما نزد قدمای از فیلسوفان یونان و حکیمان الهی، پس از آنها، تعبیر عقل دامنه وسیع‌تری دارد، بدین معنا که عقل فقط به قوه‌ای از قوای نفس محدود نمی‌شود بلکه مرتبه‌ای از مراتب وجود خارجی است که غیر مادی و مجرد است و هر موجود مجردی دارای علم به ذات و واجد حیات است. از این موجود مجرد بدان جهت که واجد علم به ذات است و به تعبیر امروزی دارای خود آگاهی است به عقل و از آن حیث که اصل حیات است تعبیر به روح نموده‌اند. به همین دلیل کلمه *Nous* در زبان یونانی، گاهی به عقل و زمانی به روح ترجمه شده است. همانطور که قبلاً بیان شد از نظر افلاطون، عالم هستی دارای دو مرتبه است، یکی عالم معقول و دیگری عالم محسوس، عقل انسان‌رشحه‌ای از رشحات عقل کلی است. اما در فلسفه جدید - چنانکه بعداً اشاره خواهد شد - دو تغییر اساسی در مفهوم عقل صورت گرفته است. یکی آنکه وجود عالم عقل یا جوهر عقل به عنوان مرتبه‌ای از وجود مورد انکار قرار گرفت و عالم به همین عالم مادی و مکانیکی تفسیر شد، دیگر اینکه عقل به عقل جزئی‌نگر یا عقل حسابگر، تحویل پیدا کرد.

۱- فولکیه. پل. فلسفه یا مابعدالطبیعه. انتشارات دانشگاه تهران- ص ۸۰

عقل در نظر ارسطو

از آنجا که، مسئله عقل، از اهمّ مسایل در تاریخ فلسفه اروپائی است، و طرح آن تقریباً در همه اعصار، مقارن با ذکری از ارسطوست لازم به نظر می‌رسد که در سیر تشریح مسائل عقل، ابتدا از ارسطو شروع کنیم، زیرا «از همان دم که در یونان، ارسطو را، عقل حوزه درس افلاطون نامیدند، گوئی نام این حکیم با نام عقل الفت گرفت و این الفت در ممر ادوار، همچنان استوار ماند.»^(۱)

در فلسفه، این سخن از معلم اول، ارسطو، مشهور است که در بسیاری از اشیاء «ماهو» و «لم هو» یکسان است. در تفسیر آن می‌توان گفت که مقصود معلّم اول از این اشیاء مفارقات محضه یعنی عقول است که ماهیت آنها عین تعلق و فنای در علت است و جهت آنکه «مفاد ماهو و مفاد لم هو در عقل یکی است، این می‌باشد که این موجودات روحانی فاقد ماده و صورت هستند و چیزی که فاقد ماده و صورت باشد از جنس و فصل، ترکیب نیافته و هر چیز که از جنس و فصل ترکیب نیافته باشد از ماهیت برخوردار نیست و ماهیت آنها فقط همان وجود ابداعی است که در علت مقهور و مسطور است.»^(۲)

به هر حال، عقل در فلسفه ارسطو از دو جهت و به تعبیری از سه جهت قابل بحث است. آنجا که عقل از مراتب نفس دانسته می‌شود، جای بحث آن در روانشناسی ارسطوئی است. اینکه گفته می‌شود روانشناسی ارسطوئی به این معنا است که در نظر ارسطو، موضوع روانشناسی تنها بحث راجع به احوال و صفات نفس نیست بلکه کشف ماهیت نفس نیز منظور نظر است یعنی روانشناسی ارسطو جنبه فلسفی دارد، و علمی است که موضوع آن اعم از موضوع روانشناسی عمومی است. جهت دیگر اینکه، علاوه بر بحث راجع به احوال نفسانی، تعریف نفس و ماهیت آن وارد قلمرو فلسفه اولی می‌شود، و از جانب دیگر به سبب یگانگی جان و روان که ارسطو بدان قایل است، مربوط به زیست شناسی هم می‌گردد.

۱- داوودی دکتر علی مراد- عقل در حکمت مشاء. انتشارات دهخدا، ص ۴

۲- حایری یزدی. دکتر مهدی. کاوشهای عقل نظری- انتشارات سهامی انتشار- فصل چهاردهم. ص ۲۴۴

لازم به یادآوری است که بدانیم، ارسطو، اعمال نفس را در بدن متحقق می‌داند. یعنی نفس و بدن متلازمین‌اند. به عقیده او، هر موجود زنده‌ای، جزئی از عالم طبیعت است و شناختن ماهیت آن، جز با تشخیص انتزاعی ماده از صورت و تبیین ماده به وسیله صورت میسر نیست. علت مادی در موجودات زنده، همان جنبه بدنی است اما علت صوری آنها، نفس است، اعم از نفس نباتی یا حیوانی یا انسانی (عاقله). اما یک استثنا، در این مورد وجود دارد و آن اینکه به عقیده ارسطو، در بین اعمال نفس، عمل قوه عقلی دارای جنبه مادی نیست.^(۱) و لذا معرفت عقل باید از سایر معرفت‌های قوای نفس جدا شود زیرا عقل، خاص انسان است و بحث راجع به آن به مباحث علم‌النفس مربوط می‌شود و مطالعه آن موضوع ما بعدالطبیعه یا فلسفه اولی است. چون موضوع فلسفه اولی اشیاء مفارق است و عقل هم چون از هرگونه آلت جسمی مبر است، موضوع ما-بعدالطبیعه است. اما ارسطو در شیوه شناخت قوه عقل، برخلاف سایر قوای نفس، عمل می‌کند یعنی به جای اینکه نخست راجع به شیء معقول بحث کند به قوه عاقله می‌پردازد. زیرا از نظر ارسطو تا عمل تعقل بکار نیفتد شیء معقول به وجود نمی‌آید. طریق مشاهده معقولات همان روشی است که درک عمل تعقل را ممکن می‌سازد.

در واقع، موضوع روانشناسی فلسفی به شیوه ارسطویی، تحلیل توانمندی فکر است. از نظر ارسطو، هر معرفتی با حس شروع می‌شود و سپس در مجرای تحول خود، در مدارج متوالی قرار می‌گیرد. در این تحول هر درجه معرفت از معرفتی که مقدم بر آن است بیرون می‌آید. یعنی درجه بالاتر معرفت، در مرحله پایین‌تر وجود داشته ولی بالقوه است. به عبارت دیگر، هیچ‌گونه معرفتی برخلاف نظر افلاطون، قبلاً وجود بالفعل نداشته است. بلکه معرفتی که اکنون فعلیت دارد از معرفتی بالقوه که مقدم بر آن بوده ناشی شده است. با توجه به روند معرفت از دیدگاه ارسطو، بعد از مرحله حس به مرحله تخیل می‌رسیم که در آنها هنوز آثاری از تشخیص و فردیت وجود دارد، بعد از مرحله تخیل، نوبت به مراحل از معرفت می‌رسد که فاصله و واسطه تخیل و تفکر است و در هر کدام از

۱- دکتر داوودی- علمبراد. عقل در حکمت مشاء. انتشارات دهخدا. ص ۱۱

آنها معرفت انسان اندکی به معرفت کلیات نزدیکتر می‌شود تا به عمل تعقل برسد. البته ارسطو بین نطق (Logos) و عقل (Intellect) تفاوت می‌گذاشت. لازم به یادآوری است که تفکر عقلی به معنای تشکیل تصاویر خیالی نیست اما بدون تخیل نمی‌توان اندیشید، قوه عاقله ما صورت‌های عقلی را در تصاویر خیالی می‌اندیشد و تصاویر خیالی مانند تصویر حسی، جنبه جزئی دارد و آنگاه که وجه اشتراکی از بین دو یا چند تصویر خیالی، تمیز داده شود عمل عقلی پدید می‌آید.

به تعبیر ارسطو، هر کدام از قوای نفس، قوه بالاتر از خود را تمهید می‌کند. چون فعل عقلی یا ادراک واقعیات معقول، عالی‌ترین قوای روحی انسان است باید گفت که همه قوای نفس بالقوه اشتیاق به فعل عقلی دارد و عمل حس در همان حال که بالفعل شی جزئی را ادراک می‌کند بالقوه امر کلی را در می‌یابد. پس عقل جز همان انبساط قوایی که نفس را در مرحله احساس و تخیل حاصل است چیز دیگری نمی‌تواند باشد. بدین ترتیب، نفس انسانی دارای دینامیسم درونی است که از مقام احساس آغاز می‌شود و با عبور از مرحله تخیل به سر منزل عقل می‌رسد و به تعبیری کمال واقعی و غایت غایبات و خیرالامور فکر یا عقل است.^(۱) عقل، معقولات بالفعل را پدید می‌آورد و خود نیز تحقق و فعلیت می‌یابد یعنی ارسطو برخلاف افلاطون، قایل به وجود بالفعل برای معقولات نیست، بلکه آنها را اموری می‌داند که باید از محسوسات و مخیلات تولید و تجرید می‌شود یعنی تمایز قوه از فعل یا ماده از صورت. به تعبیر دیگر، ارسطو قایل به عقل قابل (منفعل) و عقل فعال است. قول مشهوری از ارسطو آورده‌اند که «عقل بالقوه به نحوی همان معقولات است و لیکن بالفعل، قبل از اینکه بیاندهد هیچکدام از آنها نیست.»^(۲) حال می‌توان این جمله اینطور تمام کرد که عقل بعد از اینکه اندیشید با آنها اتحاد بالفعل حاصل می‌کند. بدین ترتیب بین معرفت حسی و معرفت عقلی، دو تفاوت آشکار می‌شود. اول اینکه اشیاء محسوس دارای وجودی بالفعل هستند چنانکه روش ارسطو چنین بود که برای شناختن کیفیت عمل احساس اشیاء محسوس را شناسایی می‌کرد. دیگر اینکه، معقول در خارج وجود متعین ندارد زیرا کلی است و کلی در شئی محسوس

۱- فروغی محمدعلی. سیر حکمت در اروپا. انتشارات زوآر. ص ۳۷
۲- دکتر داوودی- علی مراد. عقل در حکمت مشاء - انتشارات دهخدا. ص ۱۱۰